

پدیدارشناسی فلسفه اسلامی

نجفقلی حبیبی و منوچهر صدوقی سها

ضمیمه اعتماد، ش ۱۹۷۳، ۱۳۸۸/۳/۲۱

چکیده: آقای صدوقی سها واژه فلسفه اسلامی را مضاف و مضاف الیه و ماهیت آن را فلسفه یا فلسفه‌هایی می‌داند که در دامنه فرهنگ اسلام پیدا شده است. وی معتقد است فلسفه و دین، نه عین هم بلکه نسبت آن دو نسبت عقل و وحی است و سخن از تباین و تساوی آن دو نادرست است. به باور آقای حبیبی، ملاصدرا نه به عینیت فلسفه و دین بلکه به عدم مخالفت آن دو معتقد است. آقای حبیبی به برخی بایسته‌های روابط فلسفه اسلامی و فلسفه غرب پرداخته و سن عدم اقتناع دانشجویان فلسفه غرب را عدم تسلط برخی اساتید فن به فلسفه اسلامی می‌داند.

صدوقی سها:

مسئله مطرح به باور من این است که اساساً ماهیت «فلسفه اسلامی» چیست؟ آیا عنوان فلسفه «مضاف» است و اسلام «مضاف الیه» یا «صفت و موصوف‌اند» یعنی «اسلامیت» صفت «فلسفه» است یا فلسفه «مضاف» اسلام است؟ بنده کلید حل معمای ماهیت فلسفه اسلامی را در پاسخ به این مسئله می‌دانم و بر این باورم که ترکیب «فلسفه اسلامی» مضاف و مضافه الیه است. به این معنی که مراد از فلسفه اسلامی، فلسفه‌هایی است که در دامنه فرهنگ اسلام پیدا شد. این فلسفه به هر تقدیر تحت تأثیر دین قرار داشت، در عین حال که نباید از یاد ببریم که فرهنگ دین، غیر از دین است.

در اینجا یک پرسش مطرح است: عموماً موضوع فلسفه یا «وجود» است یا «موجود» و

بازتاب اندیشه ۱۰۶۱۱۴

۱۷۰

پدیدارشناسی
فلسفه
اسلامی

اگر دین را به عنوان علم تلقی کنیم، آیا موضوع دین می تواند «وجود» باشد؟
به باور بنده در این بحث موضوعات کاملاً از هم جدا هستند، به این معنی که هیچ دینی
نمی گوید اولاً من علم هستم و ثانیاً موضوع بحث من هم «وجود» است.

همه می دانیم در باب نسبت فلسفه با دین سه رأی نزد فلاسفه وجود دارد؛ گروهی گفته اند
«فلسفه عبارت اخرای دین است» یعنی فلسفه عین دین است که شاید بزرگ ترین مدافع این
نظر صدرالمآلهین باشد. عده ای دیگر که به «تفکیکیون» مشهورند، معتقدند فلسفه در کل
متباین با دین است و گروهی دیگر به نسبت عموم و خصوص من وجه بین فلسفه و دین قایل
هستند، یعنی برخی از مسائل فلسفی، اسلامی و بخشی از مسائل دینی، فلسفی است.

در برابر سخن کسانی که فلسفه را عین دین می دانند باید این سؤال را پیش کشید که مگر
فلسفه ای که به اسم فلسفه اسلامی خوانده می شود، مکتب واحد قالبی است؟ آیا دین عیناً
مطابق حکمت مشاء، اشراق یا حکمت متعالیه است؟ اگر مرادشان مشائیت است که یکی از
مبانی اولیه حکمت مشاء، داستان عقول عشره است. پس ما یک نظام منحصر نداریم که
بگویم این نظام، عین اسلام و اسلام عین این نظام است.

درباره نظریه گروه دوم نیز معتقدم بهتر است نسبت فلسفه و دین به نسبت عقل و وحی
برگردانده شود و نباید از تباین و تساوی دین با فلسفه سخن گفت؛ چرا که اساساً فلسفه
برخلاف دین، نظام واحد قالبی نیست.

اگر نسبت عقل و وحی را بیان کنیم، به ضرس قاطع عقل واقعی و وحی مطابق همدیگرند؛
چرا که نفس الامر و منبع این دو واحد است. انتقال معارف دنیای قدیم از قبیل یونانی، هندی،
چینی، رومی و ایرانی به حوزه اسلامی منجر به پیدایش منظومه بلکه منظومه هایی که به آنها
اطلاق «فلسفه اسلامی» می کنند، شد اما اساساً نمی توان مدعی بود در تمدن اسلامی فلسفه
ثابت و متعینی به نام فلسفه اسلامی داریم.

ما در تفکر اسلامی «مشایی»ات داریم، «اشراقی»ات داریم، «حکمت متعالیه» داریم. از این
حیث نمی توان یک منظومه خاص را به عنوان فلسفه اسلامی دانست و غیر از آن را غیر
اسلامی شمرد؛ چرا که منظومه های مختلفی در حوزه اسلامی وجود دارد.

لااقل ما می توانیم بگویم این ترکیب فلسفه اسلامی «صفت و موصوف» نیست، «مضاف
و مضاف الیه» است. این فلسفه در دامنه فرهنگ اسلامی پیدا شده است. ما اسلام داریم و
فرهنگ اسلامی، این فلسفه در فرهنگ اسلامی پدیدار شده است. برخلاف نظر ابن رشد که

می‌گوید «دین و فلسفه به یک جا منتهی می‌شوند؛ چرا که دین تهییج به تفکر در آسمان و زمین می‌کند و فلسفه کارش جز فکر نیست»، معتقد فلسفه تهییج به شناخت موجودات می‌کند، اما کدام فیلسوف می‌گوید من در موجودات تأمل می‌کنم تا به خدا برسم؛ در حالی که اگر دین به تفکر تشویق می‌کند برای رسیدن به خداست.

حبیبی:

به باور بنده، تعبیر فلسفه اسلامی، اساساً در عصر جدید در قبال دعوی غریبان و مسلمانان به وجود آمد.

در مقابل متفکرانی نظیر ملاصدرا که بحث داشتند که آیا فلسفه ضد دین است یا با دین کنار می‌آید، می‌توان به نظریه ابو الحسن عامری مؤلف الاعلام بمناقب الاسلام اشاره کرد که سعی داشت فلسفه را کمک‌کننده و حامی اسلام معرفی کند. ابن رشد هم معتقد است فلسفه تعارضی با اسلام ندارد و ملاصدرا هم نمی‌گوید آنچه فلسفه است عین اسلام است، بلکه می‌گوید فلسفه مخالف اسلام نیست.

می‌توان احتمال داد مباحث مربوط به تعبیر فلسفه اسلامی ناظر بر محتوا باشد و ممکن است بگویند فلسفه، معرفتی عقلی است و اسلام معرفتی مبتنی بر وحی است و اگر فلسفه از دین و عقاید دینی حمایت کند، اصلاً فلسفه نیست. اتفاقاً فیلسوفان ما آنجا که بحث می‌کنند عقل محض است و برهان عقل می‌آورند، متها چون مسلمان هستند از آن برهان‌ها برای دفاع از عقاید دینی استفاده می‌کنند. پیرامون تعبیر فیلسوف اسلامی و فیلسوف مسیحی باید به مصادیقی نظیر این میمون اشاره داشت که یهودی هستند، اما فیلسوف جهان اسلام تلقی می‌شوند.

اساساً فلسفه اسلامی متفاوت با فلسفه امروز غرب است و در این میان ما ملزم هستیم افکاری که در دنیا مطرح می‌شود را بدانیم؛ چرا که اساساً هنر فیلسوف اسلامی باید این باشد که نظریه‌های جدید را درک و با اصول قطعی فلسفی خود آن را حل و فصل کند و تا حدودی برخی از بزرگواران مثل مرحوم علامه طباطبایی^ع و شهید مطهری^ع باب این قضیه را باز کردند و امروز باید بیش از گذشته این باب باز شود. به باور بنده دو اتفاق مهم در عرصه فلسفه امروز ایران به ترتیب سنت شاگردپروری و ادامه آن در حوزه علمیه قم (و نیز برخورد با مسائل جدیدی که تمدن غرب وارد فضای زندگی جامعه اسلامی کرد) بوده است. با ورود مسائل جدید در فرهنگ جامعه اسلامی، تحولی در فلسفه اسلامی ایجاد شد.

یازدهم آذرماه ۱۳۹۲

۱۷۲

پدیدارشناسی
فلسفه
اسلامی

در اینجا نمی‌توان از تلاش‌های علامه طباطبایی^ع و استاد شهید مطهری^ع پیرامون درک نظریه‌های جدید غرب در زمان خود غافل شد. البته منکر این مهم نیستم که رکود مباحث جدید فلسفه پس از علامه طباطبایی^ع بیش از پیش رخ می‌نماید، هرچند بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تلاش زیادی برای شرح فهم فلسفه عقلی ما صورت گرفت، اما این رویکرد بیشتر توضیح نظریه فلاسفه است و کمتر تلاش می‌شود مسائل جدید را با آن اصول کلی فلسفه‌مان جواب دهیم.

نکته دیگری که باید در اینجا به آن پردازم این است که هجوم تفکرات غربی در ایران ریشه در موفقیت تمدن غربی در مباحث فنون و تکنولوژی دارد و همین موفقیت در تکنولوژی، موجب تصویری غلط برای ایرانیان شده؛ به طوری که بسیاری بر این اعتقادند که غرب در تمام فکرها پیشرفت کرده در نتیجه در فلسفه، اخلاق گریز از خود در نسل جدید پیدا شد.

● اشاره

علی‌اعلی بنایی

این مصاحبه همانند مناظره‌ای بین آقای صدوقی سها و آقای حبیبی می‌باشد که از جهاتی قابل تأمل و دقت است که در ذیل به آن اشاره‌ای می‌شود:

۱. آقای صدوقی سها گفته است: «بر این باورم که ترکیب «فلسفه اسلامی» مضاف و مضاف الیه است».

نظریه مضاف و مضاف‌الیه بودن (و نه موصوف و صفت بودن) واژه «فلسفه اسلامی» طرفداران دیگری نیز دارد که گاهی با عبارت «فلسفه مسلمانان» بیان می‌شود. به نظر می‌رسد این نظریه منطبق بر فلسفه اسلامی اعم باشد نه فلسفه اسلامی اخص. برخی از پژوهش‌گران حکمت اسلامی، با تقسیم‌بندی فلسفه اسلامی به مدل اعم و اخص، فلسفه اسلامی را ممکن دانسته‌اند. فلسفه اسلامی اخص برگرفته از متون دینی و فلسفه اسلامی اعم عبارت از آرا و دیدگاه‌های حکیمان و فیلسوفان مسلمان است. فلسفه اسلامی اخص به‌خودی خود وصف اسلامیت را دارد، زیرا خاستگاه آن متون اسلامی (نه گفتار فیلسوفان) است. البته به دلیل دخالت استنباط در تحقیق و تفسیر و برداشت آن، خلوص و ناب بودن آن نسبی است و تنها در اندیشه صاحبان عصمت، خلوص مطلق تحقق دارد. استخراج فلسفه از متون بر سه پایه استوار است:

الف) داده‌های آشکار و مستقیم متون، به صورت نصوص و ظواهر؛

ب) تحلیل‌های موجود در متون که نشان‌دهنده اصول و مبادی فلسفه اسلامی است؛

ج) نتیجه‌گیری‌های موجود در متون.

۲. این سخن آقای صدوقی‌سها که «عموماً موضوع فلسفه یا «وجود» است یا «موجود» و اگر دین را به عنوان علم تلقی کنیم آیا موضوع دین می‌تواند وجود باشد؟ به باور بنده در این بحث، موضوعات کاملاً از هم جدا هستند، به این معنی که هیچ دینی نمی‌گوید اولاً من علم هستم و ثانیاً موضوع بحث من هم «وجود» است.» این سخن ایشان خالی از نقد نیست؛ زیرا:

الف) موضوع فلسفه «موجود بما هو موجود» به معنای اصل واقعیت است که مورد پذیرش همه فلاسفه اسلامی اعم از اصالة الوجودی و اصالة الماهوی می‌باشد. پس همه فیلسوفان این حوزه در پذیرش اصل واقعیت متفق القول و در تطبیق مصداق آن اختلاف دارند؛ بدین معنا که فیلسوف اصالة الوجودی، وجود، و فیلسوف اصالة الماهوی، ماهیت را منطبق بر واقعیت می‌داند. بنابراین در گفتار آقای صدوقی‌سها تسامح رخ داده است؛ زیرا تا هنگامی که اصالت وجود اثبات نشده است، نمی‌توان از وجود به عنوان موضوع فلسفه نام برد. اگر وجود از ابتدا به عنوان موضوع فلسفه مطرح گردد، مباحثی که قائلین بر اصالت ماهیت درباره اصالت ماهیت مطرح می‌کنند، همگی باید مباحث غیر فلسفی شمرده شوند؛ در حالی که وی نیز با اعتباری دانستن وجود، از عوارض ذاتی موجود (ماهیت به اعتقاد او) بحث می‌کند. پس موضوع فلسفه همان واقعیت است که از آن به موجود یاد می‌شود.^۱

ب) این سخن که «هیچ دینی نمی‌گوید اولاً من علم هستم و ثانیاً موضوع بحث من هم «وجود» است.» سخنی درست است، ولی نمی‌توان برای نفی فلسفه اسلامی (به معنای موصوف و صفت) بدان استدلال کرد؛ زیرا می‌توان گفت بعدی از ابعاد دین، عین دانش است و دین در برخی مسائل از حقایق هستی بحث می‌کند.

۳. آقای صدوقی‌سها گفته است: «ما در تفکر اسلامی «مشایی»ات داریم، «اشراقی»ات داریم، «حکمت متعالیه» داریم. از این حیث نمی‌توان یک منظومه خاص را به عنوان فلسفه اسلامی دانست و غیر از آن را غیر اسلامی شمرد، چرا که منظومه‌های مختلفی در حوزه اسلامی وجود دارد.» به نظر می‌رسد عنوان فلسفه اسلامی مفهومی تشکیکی و دارای مراتب و شدت و ضعف باشد؛ یعنی گرایش فلسفی در مقطع تاریخی خاص پیوند ضعیفی با آموزه‌های اسلامی و گرایش دیگر در مقطع تاریخی معینی پیوند محکم‌تری با آن پدید می‌آورد. با این تبیین می‌توان گفت که فلسفه صدرایی در مقایسه با فلسفه سینوی به آموزه‌های اسلامی نزدیک‌تر و پیوند بیشتری با اسلام دارد. پس همه منظومه‌های مختلف فلسفی در حیطه منظومه فلسفی واحدی قرار می‌گیرند که در مقاطع تاریخی خاص با شدت و ضعف ظهور پیدا می‌کنند.

۱. جوادی آملی، عبدالله، رحیق مخنوم، اسراء، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۷۲.

۴. آقای حبیبی در تعارض با دیدگاه آقای صدوقی که صدرالمتألهین را بزرگ‌ترین مدافع نظریه عینیت فلسفه با دین می‌داند، می‌گوید: «ملاصدرا هم نمی‌گوید آنچه فلسفه است عین اسلام است، بلکه می‌گوید فلسفه مخالف اسلام نیست».

اولاً به نظر می‌رسد سخن آقای حبیبی بسیار به واقع نزدیک‌تر از سخن آقای صدوقی سها می‌باشد، زیرا خود صدرالمتألهین^۱ گفته است: «قد أشرنا مراراً أن الحكمة غير مخالفة للشرائع الحقّة الإلهية بل المقصود منهما شيء واحد هو معرفة الحق الأول و صفاته و أفعاله؛ بارها اشاره کردیم که حکمت با ادیان الاهی حقیقی، ناسازگار و مخالف نیست، بلکه هدف هر دوی آنها یک چیز است و آن شناخت حق اول و افعال و صفات اوست»^۱

همو در مباحث نفس اسفار پس از اقامه براهین عقلی بر تجرد نفس بر برخی ادله نقلی تمسک جسته و گفته است: «فلنذكر أدلة سمعية لهذا المطب حتى يعلم أن الشرع و العقل متطابقان في هذه المسألة كما في سائر الحكميات، و حاشي الشريعة الحقّة الإلهية البيضاء أن تكون احكامها مصادمة للمعارف اليقينية الضرورية و تبثاً لفلسفة تكون قوانينها غير مطابقة للكتاب و السنة» «باید برای این مطلب (تجرد نفس) ادله نقلی بیان کنیم تا معلوم شود شرع و عقل در این مسئله و مسائل فلسفی دیگر مطابق‌اند و از ساخت شریعت حق الاهی به دور است که احکام آن با معارف یقین و بدیهی رو در رو باشد و مرگ بر فلسفه‌ای که قوانین آن بر کتاب و سنت منطبق نباشد».

هر چند این گفتار^۲ در نگاه نخست مؤید نظریه «عینیت دین و فلسفه در نگاه صدر المتألهین» می‌باشد، ولی ادعای تطابق مسائل فلسفی با دین غیر از عینیت است؛ زیرا لازمه عینیت، همسانی در روش و ساختار است که صدرالمتألهین^۳ آن را در مورد فلسفه و دین نمی‌پذیرد.

ثانیاً؛ مگر نه این است که دین، انسان را به درک استدلالی حقایق دعوت می‌کند. «قل هذه سبيلي أدعو الى الله على بصيرة أنا و من اتبعني»^۳ انبیای الاهی نیز حقایق الاهی را شایسته فهم مردم، با دلیل و برهان و معجزه تفهیم می‌کردند: «انا معاشر الانبياء امرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم»^۴.

همین نیل استدلالی به حقایق هستی و الاهی را فلسفه الاهی می‌نامند. به همین دلیل علامه طباطبایی^۵ در آغاز رساله «علی و الفلسفة الالهية» گفته است: «حقاً أنه لظلم عظیم ان يفرق بين الدين الالهي و بين الفلسفة الالهية؛ که جدایی انداختن بین دین الاهی و فلسفه الاهی حقیقتاً ظلم بسیار بزرگی است»^۵.

۱. صدرالدين شیرازی، محمد، الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، ج ۷، ص ۳۲۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۰۳. ۳. يوسف (۱۲): ۱۰۸.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶.

۵. به نقل از حسن‌زاده آملی، حسن، قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، قیام، ۱۳۷۹، ص ۶۲.

پس می‌توان گفت روش برهانی و فلسفی در ادراک حقایق، بخشی از نظام واحد قالبی دین است و این لزوماً به معنای عینیت دین و فلسفه در همه جهات اعم از روش و مسائل نیست.

۵. اینکه آقای حبیبی گفته است: «به دلیل اینکه بخش عمده‌ای از دانش‌آموختگان فلسفه غرب در دانشگاه‌ها به مبانی فلسفه اسلامی مسلط نبودند نتوانستند دانشجویان را قانع کنند.» سخن درست و بسیار نگران‌کننده‌ای است. اینکه برخی بزرگان فلسفه اسلامی در حوزه علمیه از ورود در مباحث فلسفه غرب پیش از تسلط بر مبانی فلسفه اسلامی نهی کرده و آن را موجب گمراهی دانسته‌اند، مطلبی است که امروزه در دانشگاه‌های کشور مان نادیده گرفته می‌شود و حاصل آن اساتید، دانش‌آموختگان و دانش‌جویانی است که در فضای دگم و بسته‌ای قرار گرفته و نسبت به فلسفه اسلامی دافعه بسیار شدیدی دارند. نگرش منفی اساتید به فلسفه اسلامی، به تدریج در دانشجویان اثر گذاشته و تخم عدم اعتماد به فلسفه اسلامی را در نهاد او خواهد کاشت؛ در حالی که دانشجو می‌تواند جواب بسیاری از سؤال‌های خود را از متن حکمت اسلامی پیدا کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی